

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

## فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بِنَمَا به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

### (۱۹) رِشْتَهُ عَشْق

گفتم:

- به هیچ وجه برایم قابل قبول نیست که من انسان، من اشرف مخلوقات، من خلیفه خداوند بر روی زمین، با ابر و باد و درخت و گربه و سنگ به یک اندازه سالک باشیم.

فرمود:

- درست است که انسان، اشرف مخلوقات و خلیفه "او" در زمین است، اما منظور هر موجود دو پای انسان نما نیست، بلکه مراد انسان کامل است، و من، اگر خدا خواهد، در آینده، در باره ویژگی های انسان کامل به تفصیل برایتان سخن خواهم گفت.

افزود:

- ضمناً، گرچه همه موجودات، از این نظر که سالک و رونده به سوی "او" یند، به هم شباهت دارند، ولی این گفته به آن معنا نیست که از نظر قابلیت سلوک و امکان تقرب به "او"، همگی یکسان اند.

چه بسا که گربه و سنگ، سلوک بهتر و سریعتری نسبت به یک موجود انسان نما داشته باشند.

پرسیدم:

- چه طور چنین چیزی ممکن است؟

پاسخ داد:

- بیاید این جاده را به پهنای هستی فرض کنیم و رفتن در امتداد آن به سوی افق را تمثیلی از سلوک رهروان، و افق را مقصد سالکان بدانیم، حال بگویید چه روی خواهد داد اگر خود جاده نیز سالک و به سوی

افق روان باشد؟

گفتم:

- اگر این جاده نه صرفاً منتهی به افق، بلکه در عین حال روان به سوی آن باشد، در این صورت، همه موجودات روی آن، سرانجام، دیر یا زود، به افق خواهند رسید. چون جاده همه را با خود به سوی افق خواهد بُرد، حتی اگر موجودی روی آن ظاهراً بی حرکت باشد یا بخواهد بی حرکت بماند.

فرمود:

- و یا حتی اگر بکوشد تا در روی آن در جهت مخالف افق حرکت کند.

گفتم:

- ولی من تا به حال فکر می کردم که این جاده، یک طرفه است و کسی نمی تواند در خلاف جهت آن قدمی

بردارد.

فرمود:

- کلاً بله. ولی به صورتِ مَقْطَعی، برخی موجوداتِ ظاهراً مُختار، مثلاً بعضی انسان ها، ممکن است در خلافِ جهتِ افق گام هایی بردارند. ولی عملِ آن ها، در نهایت، تأثیری بر سیرِ کلیِ جاده و رهروانِ آن نخواهد داشت؛

همان طور که رفت و آمدِ چند مسافر روی عرشهٔ یک کشتی و در خلافِ جهتِ حرکتِ آن، نمی تواند کشتی را از مسیرِ اصلی اش خارج سازد.

آن گاه پرسید:

- حال بگویید، از میان رهروانِ این جاده، چه کسی زودتر از دیگران به افق (مقصد) خواهد رسید؟

پاسخ دادم:

- کسی که علاوه بر بهره مندی از حرکتِ جاده، خودش نیز، در آن جادهٔ روان، همراه با آن، در جهتِ افق

، پیش برود.

\*\*\*\*

فرمود:

- پس سلوک بر دو نوع است، اجباری و اختیاری:

سلوکِ آنان که جاده آن ها را به اجبار با خود می برد؛

و

سلوکِ آنان که خودشان نیز، به تعبیری به اختیار و با پای خویش، در راستای حرکتِ جاده گام بر می دارند.

نوع اول از سنخِ عبودیت (بندگی) است و نوع دوم از جنسِ عبادت (پرستش)

به این ترتیب، سالکان نیز دو گروه اند:

کسانی که فقط عِبَد اند و افرادی که هم عِبَد اند و هم عابد.

دسته اول مجموعه افرادی را شامل می شود که مجبور به اطاعت از سُننِ الهی شده اند

و

گروه دوم در بر دارنده کسانی است که طاعات و عباداتشان همسوست؛ و به تعبیری می توان گفت که

بندگی شان هم آگاهانه و به اختیار است.

افزود:

- پس، چه بسا که آن سنگِ ظاهراً بی حرکت و بی اختیار، که بنا بر سنتِ الهی، توسطِ جاده، در راستای

حرکتِ کلِ هستی، به پیش برده می شود، نسبت به آن موجودِ انسان نمایی که، گویی به اختیار، بر خلافِ

جهتِ افق حرکت می کند، زودتر به مقصد برسد،

و آن انسان نمای کژ رفتار، روزی آرزو کند که ای کاش، نه آن سنگ، بلکه خاک می بود.

\*\*\*\*

ادامه داد:

- سننِ پایدارِ الهی، که در سراسرِ هستی - از جمله در قوانینِ طبیعت و نیز در حرکاتِ غریزی و فطری -

جاری و متجلی اند، همه موجودات را، چه بخواهند و چه نخواهند، به پیش، و به پیشگاه "او"، هدایت

می کنند و

در صورت لزوم، مویِ پیشانیِ برخی از آن‌ها را گرفته و به اجبار به سوی "او" می‌کشاند؛  
و این هر دو – چه ارشاد و چه اجبار – نشانگرِ مهربانی و خیرخواهی "او" هستند.

آن آشنا سکوت کرد.

و من بی اختیار بخش‌هایی از یک شعر قدیمی را به یاد آوردم:

می‌کشد هر جا که خاطرخواه "او" است	رشته ای برگردنم افکنده "دوست"
رشتهٔ عشق است و برگردن نکوست	رشته برگردن نه از بی مهری است

حالا، هر گاه که به کوچه و جاده نگاه می‌کنم، رشته ای بی انتها را می‌بینم که همه موجودات، از انسان

و ابر و باد تا درخت و سنگ، را به هم، و نیز به افق، می‌پیوندد؛

رشته ای که

تار و پودش از محبت‌های "او" است

\*\*\*\*\*

ادامه دارد .....